

# درباره گویش‌های ایرانی

ترجمه سعید عربان

این مقاله برگردانی است از سخنرانی پرفسور دوشن-گیمن با عنوان Sui dialetti iranici که در سال ۱۹۶۴ در انستیتو ریشه‌شناسی تطبیقی تورینو و پیزا انجام یافته و در Archivio glottologico italiano به‌طبع رسیده و سپس در جلد نخستین از سه جلد مجموعه Opera Minora توسط دانشگاه تهران، ۱۹۷۴، انتشار یافته است.

چون متن اصلی این مقاله به زبان ایتالیایی بوده است، طبعاً کلیه واژه‌ها، اصطلاحات و اسامی خاص که می‌بایست با صورت اصلی بیابند، به زبان ایتالیایی می‌باشند.

در ترجمه این مقاله از مآخذ زیر بهره‌گیری شده است:

۱- تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز نائل خانلری، جلد اول.

۲- مقدمه فقه‌اللغة ایرانی، ای.م. ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز.

۳- میراث ایران (رساله پرفسور هارولد والتریلی)، ۱۳ تن از خاورشناسان، ترجمه دکتر محمد معین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ گویش‌های غنی و متنوع ایران را می‌توان به عنوان محوری از تداوم این گویش‌ها مورد مطالعه قرار داد. محوری که از پارسی باستان به پهلوی<sup>۱</sup> و از آن به پارسی دری رسیده و اولین شالوده‌های آن را پی‌ریزی می‌کند.

خصوصیات بسیاری وجود دارد که فارسی باستان را از دیگر لهجه‌های ایرانی هم عصرش مشخص می‌کند. این خصوصیات تا این زمان در فارسی نو هم چنان حفظ شده است.

این خصوصیات به دو گونه‌اند: آوایی و معنایی.

۱. پارسی میانه.

## ۱- خصوصیات آوایی ۱ :

۱- «k» نرمکامی نارما<sup>۲</sup> که در هندی باستان «s'» را می‌دهد، در اوستا به «s» و در فارسی باستان به «θ» تبدیل می‌گردد. برای مثال: das'a در سانسکریت، dasa در اوستا، و daθa در فارسی باستان. فرم daθa پس از رسیدن به زبان پهلوی به dah- تبدیل شده که در فارسی دری نیز به نوبه خود به شکل deh- تغییر می‌یابد.

۲- دگرگونی يك آوای نرمکامی رسا<sup>۳</sup>، «دمیده یا نادمیده»<sup>۴</sup>.  
مثال: سانسکریت: jrāyas- (جاری)، اوستا: zraya- (دریاچه)، فارسی باستان: draya- (دریا)، و فارسی دری: darya- (دریا).  
مثالی دیگر: سانسکریت: hasta- (دست)، اوستا: zasta-، فارسی باستان: dasta-، پهلوی: dast، و فارسی دری: dast.

۳- گروه tr که در سانسکریت باقی می‌ماند، در اوستا به θr و در فارسی باستان به ʧ تغییر می‌یابد.

مثال: سانسکریت: putra- (پسر)، اوستا: puθra-، فارسی باستان: puça- و صورت‌های دیگری چون: pus، pes-ar.

۴- گروه kw که در سانسکریت به s'v و در اوستا به sp تبدیل می‌گردد، در فارسی باستان فقط به s تغییر می‌کند. مثال: سانسکریت: as'va-، اوستا: aspa- و فارسی باستان: asa-bāri- (سوار). این واژه در پهلوی به صورت asvar و در فارسی دری به شکل suvar و غیره تحول یافته است.

## ۲- خصوصیات معنایی ۵ :

واژه‌ی «goftan» در سانسکریت و اوستا از يك ریشه‌ی کهن هند و اروپایی گرفته شده که ما آن را در ریشه‌ی لاتین «uox» می‌بینیم. این واژه در فارسی باستان به gauba-، در پهلوی به guft و در فارسی دری به صورت goft تحول و تداوم یافته است. این تداوم و تحولات معنایی معلول باژگونی‌ها و دگرگونی‌های تاریخی می‌باشد که از میان آن‌ها باید از فتح ایران به دست اسکندر مقدونی (موجب تحولاتی در فارسی باستان) و نیز حمله و فتح ایران از طرف اعراب که زبان فارسی دری را جایگزین زبان فارسی میانه یا پهلوی نموده، نام برد. اگر چه این تحولات در ظاهر

- 
1. Coratteri di fonetica.
  2. Velare sorda. نرمکامی بی‌آوا
  3. Velare sonora.
  4. Aspirato o non Aspirato
  5. Caratteri di Vocabolario.

علتی جز از هم‌گسیختگی‌های سیاسی ندارد، ولی ذکر این مطلب ضروری است که تا اندازه‌ای زیاد، تغییرات زبانی (آوایی، معنایی) به‌صورت آگاهانه انجام گرفته و تداوم زبان غنی پارسی و نشانه‌های موجود در آن از دوران باستان، خود دلیلی است مؤید بر این نظر. چه، اگر این تحولات فرهنگی به‌صورت خودآگاه و با اراده‌ی فرهنگ‌مداران ایرانی رخ نمی‌داد، شاید دوباره برقرارسازی این فرهنگ هیچ‌گاه امکان‌پذیر نمی‌شد. ساسانیان که از نظر هسته‌های مرکزی قدرت و نیز شیوه حکومتی و جبهه مشترک فراوانی با هخامنشیان داشتند، پیوسته بر آن بودند که باردیگر دوران قدرت‌مندی هخامنشیان را زنده کرده و باردیگر سیستم حکومتی آن سلسله را برقرار سازند.

زبان پهلوی که وارث مستقیم و بلافصل فارسی باستان می‌باشد، با از دور خارج نمودن گویش پارتی که با آن تفاوت‌های بسیاری داشته و قرن‌ها حکومت کرده بود، جانشین آن گردید. این زبان (پهلوی) تا زمان سقوط شاهنشاهی ساسانی علی‌رغم ضربات مداوم مسلمانان در حدود چهار قرن و نیم، زبان رسمی بود. در حدود قرن نهم هجری نیز، که ایران از هر نظر تحت سلطه‌ی اسلام قرار گرفته بود، باز زبان پهلوی به‌عنوان تنها وسیله یک جنبش فرهنگی و بویژه ادبی قلمداد می‌شد، با این تفاوت که این بار بر اثر نفوذ زبان عرب، خط پهلوی به‌صورت خط عربی تغییر نموده و فارسی‌داری بدین صورت بوجود آمد. ازین دوره به بعد، وضع گویش‌های ایران بسیار پیچیده می‌شود. ولی همان طور که قبلاً نیز گفته شد، هنوز مطالعات زبانی و فرهنگی ایران از غنای ویژه‌ای برخوردار بود. به‌طور کلی نمی‌توان به‌جز چند مورد معدود از گویش‌های بسیار کهن ایران سند و مدرکی ارائه نمود، و نیز این که این گویش‌ها چگونه و تحت چه انگیزه‌ای به گروه‌های مختلف تقسیم شده و دوباره تحت گویش‌های ایرانی متحد شده‌اند. حتی نمی‌توان از آن‌ها تعاریف مستندی نیز ارائه داد.

در حال حاضر، گردآوری و تهیه اطلس گویشی ایران با مدیریت و راهنمایی پرفسور «ردارد» و همکاری دانشگاه «برن» و «نوشاتل» در دست انجام می‌باشد و با مطالبی که گذشت، طبعاً می‌توانید مشکلاتی را که پیوسته ما را در تنگنا قرار می‌دهد، تصور کنید و مسلماً در این شرایط کار را به نتیجه رساندن در شمار فتحی عظیم قلمداد می‌گردد. برای بیان نمونه‌ای از مشکلات بد نیست گفته شود که: به یک مرد ساده‌ی روستایی که دارای قدرت تمرکز ذهنی نیست، همانند این مطلب که انتظار ما از تو فقط ترجمه کلمات و جملات به گویش محلی می‌باشد و نه جواب دادن به آن‌ها، بسیار مشکل است. برای مثال: وقتی از یک روستایی خواسته می‌شود که جمله «تو پادرد داری» را با گویش

1. Prf. Redard. 2. L'université di Berna. 3. Neuchâtel.

خودش بیان کند جواب می‌دهد: «تو از کجا می‌دانی؟» و پرفسور «ردارد» برای من می‌گفت که وقتی از يك روستایی خواستم که جمله‌ی «من ازین زن خوشم نمی‌آید» را با گویش خودش برابم تکرار کند، به‌من جواب داد: «رهایش کن». حال با فرض این مطلب که کار گردآوری این اطلس به اتمام رسیده باشد، باز برای کسی که می‌خواهد تاریخ زبان‌شناسی ایرانی را از آن استنتاج نماید يك مشکل ویژه باقی خواهد ماند، و آن این‌که: بیشتر جا به‌جایی‌ها، کوچ‌ها و نیز مهاجرت مردم، قبایل و عشایر مختلف ایران هیچ‌گاه در چارچوب ویژگی‌های قبیله‌ای و قومی آن‌ها نبوده و همین امر باعث هرچه بیشتر آشفته کردن و پراکندگی گویش‌ها شده‌است. مدارك تاریخی به دست آمده نشان می‌دهد که: این جابه‌جایی‌ها فقط در سه مورد براساس ضوابط قومی صورت گرفته و آن نیز مربوط است به جابه‌جایی اقوام: بلوچ<sup>۱</sup>، آسی<sup>۲</sup>، و ایرانیان ترفان<sup>۳</sup>.

گویش بلوچی، در بلوچستان، جنوب افغانستان، و واحه‌های مختلف ناحیه شمال شرقی ایران تکلم می‌شود. اما با «پشتو» که گویش ایرانی افغانستان می‌باشد و دیگر گویش‌های ایرانی نزدیک به آن، فرق‌های زیادی دارد. البته دلایل آن بسیار ساده و روشن است، زیرا: بلوچ‌ها، در حدود قرن دهم میلادی از ناحیه شمال غربی ایران مهاجرت کرده‌اند و در پی این جدایی، گویش آن‌ها به‌همان صورت کهن حفظ شده‌است. به‌طور مثال: در گویش بلوچی هنوز برای واژه‌ی «برادر» لفظ «brat»، برای واژه‌ی «آب» لفظ «āp» و برای واژه «روز» لفظ «rōc» و بسیاری موارد دیگر که دقیقاً دارای تلفظ پهلوی می‌باشد، به‌کار برده می‌شود.

آسی‌ها اقوامی هستند مستقل که در میان مردم قفقاز ساکنند. این سکونت از پیشرفت وسیع و گسترده‌ی قبایل چادرنشین سکائی (مردم قدیم روسیه جنوبی) که زمانی منطقه‌ی بسیار وسیعی را تحت اشغال داشتند حکایت می‌کند. این مناطق عبارتند از:

- ۱- شرق و شمال ایران (در مفهوم بسیار گسترده‌اش) با پیشرفت از ناحیه‌ی شمال غربی تا تمام روسیه جنوبی (بنابراین، مناطق دن و دانوب دارای نام‌های ایرانی‌اند)،
- ۲- با تاخت و تازهای کوچک تا فلسطین،
- ۳- سکستان یا سیستان امروزی (تا مرزهای جنوبی افغانستان) در شرق،
- ۴- ختن، واقع برسر یکی از دوراه ابریشم در شمال تبت.

واژه‌ی آسی ترکیبی است از: «oss-et-i»، به‌معنای خطه و سرزمین «os»‌ها و خود واژه‌ی «os» آن چنان که در تاریخ استرابون آمده، عبارتست از نام باستانی Aoiol یا «الان». الان‌ها، قومی بودند که در تماس بسیار نزدیکی با آسی‌ها به سر

1. I Baloci. 2. Gli Osseti. 3. Gli Irani del Turfan.

می‌بردند ، و نام آنان بنابر يك قانون آوایی آشکار در گویش آسی تأیید می‌گردد . به عبارتی ، در گویش آسی به واژه‌ی «نر» næl گفته می‌شود که از \*narya\* آمده، که برابر با واژه اوستایی -nairya است . یا واژه‌ی «مردن» mælin که از \*mar-ya\* مشتق شده . با توجه به موارد فوق ، دیده می‌شود که گروه -ry- به -l- تبدیل شده است . بنابراین نتیجه می‌گیریم که: الان‌ها، براساس علم واژه‌شناسی تیره‌ای از اقوام بزرگ -Aryan\* یعنی آریایی هستند. نامی که به ایرانیان و هندیان باستان نیز اطلاق می‌شود، همان‌گونه که در اوستا نیز آمده است. قانون دیگر این که: گروه باستانی -θr- که در فارسی باستان در مواردی ϕ و در موارد دیگر θr می‌دهد ، در گویش آسی به rt تبدیل می‌شود . مثال : firt پسر .

البته این مطلب کاملاً روشن است که گویش آسی هیچ‌گاه از نظر تطور و تحول زبانی ، بر محور پارسی باستان ، پهلوی و پارسی دری منطبق نبوده است. برای مثال : واژه‌ی «دانستن» «zon» و ضمیر فاعلی اول شخص مفرد که در سانسکریت aham ، در اوستا azəm ، و در پارسی باستان adam ( در پهلوی وجود ندارد و در پارسی دری نیز فرم ناقص آن به صورت man ) آمده ، در گویش آسی به صورت äz به کار می‌رود. و یا واژه‌ی «چهار» که در آسی cuppar آمده و با čaθwārō در اوستایی مطابقت می‌کند در حالی که مخالف صورت پهلوی آن یعنی čahar می‌باشد.

اسناد و مدارک مربوط به زبان‌های ناحیه ترفان هنوز هم بسیار مختلف و متنوع است. ترفان ، واحه‌ای است واقع بر سر راه شمالی جاده ابریشم ، که قرن‌ها تحت اشغال قبایل مختلف ایرانی که از ناحیه‌ی سغد و ایران غربی آمده بودند قرار داشت . اسناد بسیاری مربوط به گویش‌های ترفانی از زیر خاک به دست آمده که نشان می‌دهد این گویش‌ها از حدود هزار سال پیش در این مناطق مرده و دیگر به کار نمی‌رفته است. کشفیات جدید ترفان و دیگر نقاط آسیای مرکزی ، در وسعت دانش ما نسبت به شناخت گویش‌های ایرانی میانه کمک‌های شایانی نموده ، در حالی که ۶۰ سال پیش ، فقط یکی از گویش‌های ایرانی میانه یعنی پهلوی که حلقه ارتباطی است بین پارسی باستان و پارسی دری ، شناخته شده بود و از دیگر گویش‌های ایرانی میانه هیچ شناختی وجود نداشت به جز چند واژه‌ی ایرانی که با تسلط پارت‌های اشکانی و اقوام دیگر در زبان ارمنی نفوذ کرده بود. در حال حاضر ، ۵ گویش از زبان‌های میانه ایران شناخته شده که اولین آن‌ها

1. W. Henning, *Mitteliranisch*, «Handbuch der orientalistik», I, IV, I, pp. 20-13 ; H. W. Bailey, *Languages of the Saka*, ib., pp. 131-154.

گوش پارتی اشکانی می‌باشد. تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد که گوش پارتی در موارد و مناطق زیر به کار برده شده :

الف : در قرن اول پیش از مسیح در «نسا» ، واقع در پارت باستان (در سرزمین شوروی امروزی، نزدیک گوشه‌ی جنوب شرقی دریای خزر - عشق آباد). ب : در قرن اول بعد از مسیح در «اورامان»<sup>۲</sup> واقع در شمال غربی ایران امروز. ج : در قرن سوم بعد از مسیح در «دورا»<sup>۳</sup> واقع در فرات . ه : در برخورد و تداخل با یونانی و پهلوی در نوشته‌های ساسانی. و : در اکثر نوشته‌های مانوی .

در بسیاری از موارد ، دیده شده که گوش پارتی با پهلوی و به‌طور کلی با مجوز تحولی زبان پارسی تطابقی ندارد. مثال : z' به معنای «من» (پارسی باستان: adam)؛ zryh- (پهلوی: drayāp)؛ z'n شناختن (پهلوی: danam)؛ pwhr پسر (پهلوی. cf'r چهار (پهلوی: cahār) ، و غیره...

تحقیقات ساخت‌شناسی<sup>۴</sup> بیان می‌دارد که در گوش پارتی در ساخت اسمی ، کسره اضافه که آغاز آن با اوستا و فارسی باستان است و بعدها به پهلوی و فارسی دری نیز گسترش یافته ، وجود ندارد .

چهار گوش دیگر ایرانی میانه که اخیراً در ایران شرقی کشف شده عبارتند از : سغدی ، سکایی ، خوارزمی و باختری . از میان این چهار گوش ، تنها گوش باختری است که شناخت ما از آن بسیار کم و محدود می‌باشد. ولی سه گوش دیگر بنا بر وجوه مشترکشان در حفظ پایانه‌های اسمی ، جنس دستوری ، و تبدیل و -g و -d و -b به γ و δ و β تا حدی شناخته شده‌اند.

۲- گوش سغدی : مربوط به سغد ، یعنی ناحیه‌ای در شمال شرقی سرزمین ایران می‌باشد. این گوش که مربوط به قرن چهارم است، برای تبلیغات مذهبی اعم از بودایی، مانوی و مسیحیت به کار رفته . مختصات آوایی گوش سغدی ، ویژگی‌های باستانی و کهنی را به ما نشان می‌دهد. برای مثال : واژه‌ی «من» در سغدی : zw' (در اوستا : azəm با ه دارای ارزشی برابر ۆ که از نظر آوایی نزدیک به u می‌باشد). و واژه‌ی «چهار» در سغدی : ctβ'r . اما از جنبه‌های دیگر بسیار جدید می‌باشد. مثال: نام «زن» که در سغدی ync' می‌باشد از yavni-ka\* آمده و با واژه‌ی giovinetta ( زن جوان در ایتالیائی) برابر است. البته زمان این اشتقاق برای من روشن نیست. نکته‌دیگر در گوش سغدی این که :

I : گروه «θr» در این گوش به «s̃» تبدیل شده و این قاعده شباهت زیادی به

1. Nisa. 2. Avroman. 3. Dura. 4. Morfologia.

چگونگی تبدیل همین گروه به «ç» در فارسی باستان دارد. مثال: سغدی: mys (مهر).  
 II: وجوه مشترك آن با پارسی. مثال: سغدی γοβ پرستیدن، پارسی باستان  
 gauba- صحبت کردن، سغدی kun کردن، پارسی kunām، سغدی: čama-  
 از من (درحالت ازی)، پارسی باستان hačama، ونکات مشترك بالقوه‌ی دیگری که  
 مفروض می‌دارند زمانی سغدی‌ها درکنار پارسی‌ها زندگی می‌کردند. گویش سغدی، در  
 دره رود یغنا، تحت عنوان یغناپی تکلم می‌شود. البته گویش یغناپی علی‌رغم این که  
 دنباله بلافصل گویش سغدی باستان است، با این حال شباهت دقیقی با دیگر گویش‌های  
 سغدی به‌دست آمده ندارد. درین خصوص بعداً صحبت خواهیم کرد.

۳- گویش سکایی: زمانی در ختن واقع در جاده جنوبی راه ابریشم، از قرن  
 هفتم تا دهم، به کار می‌رفته. وجوه مشترك و شباهت‌های این گویش با گویش سغدی خیلی  
 زود به چشم می‌خورد. مثال: واژه‌ی «من» سکایی ayšu با تلفظ azu، سغدی 'zw.  
 در این گویش نیز هم‌چون گویش سغدی، گروه «tr» به «š» تبدیل نمی‌گردد.  
 از طرف دیگر، با پارسی (پهلوی، دزی) نیز دارای وجوه اشتراکی است و آن تبدیل  
 rd- به -l- است. مثال: واژه‌ی «بلند» درسانسکریت: brhnt-، در اوستا: bərəzant-  
 در پارسی باستان: bardiya-، در پهلوی: buland، در پارسی دری buländ  
 و در سکایی: ula. این واژه‌ها از اصل \*rdva- که اوستایی آن ərədwā- می‌شود،  
 می‌آیند. عامل آوایی بسیار اساسی گویش سغدی بدون شك تحول گروه ie می‌باشد.  
 به طور کلی گروه \*kw در سانسکریت به s'v، در اوستا به sp و در فارسی باستان به  
 s(s', s') تحول می‌یابد. بدین ترتیب در اوستا spəntā armaiti-، در ارمنی  
 sandaramet و در سکایی s's'andrāmātā خواهیم داشت.

«بیلی» معتقد است که بین «spənta» در اوستا و svçtu در اسلاوی باستان و  
 szventas به معنای مقدس در لیتوانی، پیوند و ارتباط مسلمی وجود دارد. از موارد  
 مشترك دیگر بین گویش سکایی و سغدی می‌توان واژه‌ی «دست راست» را ذکر کرد:  
 سغدی بودایی: γw'ɾ'nt، مسیحی Xvarant، و سکایی hvarandau (در حالت  
 رایج). تحول این واژه در گویش‌های جدید شرقی از جمله «اورموری» نیز مشهود است.  
 مثال: اورموری: xwarinc. البته از نظر واژه‌شناسی همان طور که در جای دیگر  
 نشان داده‌ام این واژه دارای معنی «دستی که می‌خورد» می‌باشد، زیرا در بسیاری از  
 مناطق مانند هند و ممالک اسلامی غذا خوردن با دست چپ عمل بسیار ناشایستی بشمار  
 می‌رود.

1. «AION», L, 1963, p. 28.

۴ - گویش خوارزمی<sup>۱</sup>: این گویش در ناحیه دره‌های پست شمال شرقی ایران متداول بوده است. وجود این گویش، از طریق اسناد محدودی که عبارتند از نوشته‌هایی بر روی چوب و سکه‌های مربوط به قرن سوم تأیید شده. اما چون خط این نوشته‌ها به شیوه خط عربی بوده و اثر مستقلى از آن در دست نیست، لذا نمی‌توان این گویش را از روی این آثار، زیاد مورد مطالعه قرار داد. از میان ویژگی‌های آوایی این گویش می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

الف: تحول گروه «θw» به «f» همان‌گونه که در گویش پارتسی مشهود است. چار. čf'r : حفظ گروه dw- به‌گونه گویش سغدی δβcy دوم. ج: تحول گروه θr به š که در سغدی نیز اتفاق افتاده. šy سه. دیگر تحول آوایی این گویش عبارتست از تبدیل گروه fra به ša مانند گویش بلوچی و اورموری. از ویژگی‌های ساختی و نحو این گویش یکی این‌که: سوم شخص جمع در افعال به «r» ختم می‌شود. این ویژگی در گویش‌های سکایی، یغناپی و اوستا نیز مشترک است. و دیگر وجود حرف تعریف 'y (برای مؤنث 'y) متکی بر موصول‌های باستانی.

۵- پنجمین گویش ایرانی میانه که در حال حاضر شناخته شده، گویش باختری [یا بلخی] است<sup>۲</sup>. این گویش مربوط به ناحیه باختر (مسیر علیای آمودریا یا جیحون) می‌باشد. اسناد مربوط به این گویش به خط یونانی و متعلق به دوره کوشانیان یعنی قرن اول میلادی است. این مدارک به جز آن دسته که در قطعات بسیار کوچک می‌باشند شامل يك دست‌نویس سه‌نسخه‌ای می‌باشد. نکته قابل‌توجه این‌که آثار به‌دست‌آمده ازین گویش در سال ۱۹۵۷ به‌واسطه آن‌که هم ناخوانا است و هم صددرصد ایرانی نیست، کار مطالعات پی‌گیر درین گویش را بی‌نهایت مشکل می‌نماید به‌طوری‌که مدارک مزبور

1. W. Henning, The Khwarezmian Language, in «Mélange Zeki velidi Togan», Istambul, 1955, pp. 421-436; The Structure of the Khwarezmian Verb, «Asia Major», 1955, pp. 43-49.
2. W. Henning, Surkh Kolal, «BSOAS», 1956, pp. 366-367; Id., The Bactrian Inscription, ib., 1960, pp. 47-55; Id., A Bactrian Seal Inscription, ib., 1962; E. BENVENISTE, Inscriptions de Bactriane, «JA», 249, 1961, P. 113 sgg.; M. MAYRHOFER, Das Bemühen um die Surkh Kotal Inschrift, «ZDMG», 112, 1962, pp. 325-344.



هنوز کاملاً خوانده نشده است. این گویش فقط يك ویژگی آوایی شناخته شده دارد و آن تحول «d» است به «l». این ویژگی در حال حاضر در گویش فعلی آن منطقه یعنی «پشتو» نیز به چشم می‌خورد. مثال :

پشتو : las عدد ۱۰

اوستا : dasa

باختری : bago lango از \*baga-dānaka\*. محل سکونت خدایان ، محراب و نام محلی که این اسناد از آن جا کشف شده (سرخ کتل امروزی) .

**نگاهی به مسائل کلی :** به‌طور عموم ، زبان‌ها و گویش‌های آریایی هند و ایران بلاشک از يك زبان مشترك و واحدی از میان زبان‌های هند و اروپایی مشتق شده است که هند و ایرانی یا آریایی خوانده می‌شود . و علی‌رغم بعضی ایزوگلاس‌ها از جمله حفظ s در گروهی و تحول آن به h در گروه دیگر هند و ایرانی ، این زبان‌ها همگی برش‌هایی هستند از يك پیکره‌ی واحد. به کلامی دیگر ، اجداد و نیاکان هندیان و ایرانیان در گذشته يك قوم و دارای يك پیکره زبانی مشترك بوده‌اند ولی زبان هر قوم تحت شرایط اقلیمی منطقه زیست باهم اختلاف داشته. مثال :

شرق : \*sacatai « دنبال می‌کند » (یونانی : ἄκραται) ، غرب : \*hacatai

ممکن است گفته شود که تحول s به h ، پس از جدایی اقوام هند و ایرانی و انشعاب آن‌ها به دو گروه مختلف ایرانیان و هندیان صورت گرفته و این تحول دال بر اختلاف دو گویش از يك زبان واحد نمی‌باشد. ولی قبلاً گفته شد که تحول s به h فقط به این دو تیره (هندی، ایرانی) اختصاص ندارد، بلکه این مورد در زبان‌های ارمنی، و یونانی نیز یافت می‌شود. این اختلافات گویشی، در همان وهله‌ی اول، فرض این که زمانی یونانیان ، ارمنیان ، هندیان ، و ایرانیان تحت عنوان اقوام هند و اروپایی با يك دیگر همسایه و دارای يك زبان مشترك بوده‌اند رابطه خوبی ثابت می‌کند. به عبارتی، وجوه تمایز گویشی هر يك از این اقوام معلول شرایط اقلیمی و شیوه زندگی آن‌ها بوده نه دال

1. \*dh > d   \*bh > b ;   \*k > s,   \*g > z ;

اوستا و پارسی باستان : -ava ، اسلاوی : ovŭ «آن» ؛ ضمیر اول شخص در حالت اضافه : اوستا و پارسی باستان ، : mana ، اسلاوی : mina (این واژه در متن چاپی روشش نیست) ؛ حرف اضافه پسین فارسی باستان : -radiy ، اسلاوی : radi ؛ اوستا : -sravah ، اسلاوی : slovo به معنای «کلمه» و غیره...

بر جدا بودن آن‌ها از يك ديگر . غير از اين مورد ، پديده‌های ديگري نيز موجود است كه اختلافات و جدایی گويش‌های ايراني وهندی را تأييد می‌كند. در اين جا يك سؤال مطرح می‌گردد و آن اين كه : اگر در زبان مشترك اقوام هند و ايراني فقط اختلاف گويشی وجود دارد، چرا گويش ديگري نيست كه تحت عنوان هند و ايراني نامبرده شود؟ به عبارتی ديگر ، چرا مليت هندو ايراني خارج از ايران وهند به گروهی اطلاق نمی‌گردد؟ اين مسئله ، يك فرض علمی نيست؛ به عبارتی : اين عنوان به بعضی از گويش‌های مرزی هند و افغان نيز اطلاق می‌شود و چنين است به کاربردن همین عنوان برای برخی از واژه‌های آريایی كه در متون میخی موجود است (درين مورد بعداً صحبت خواهشد). حال بد نيست كه دامنه بحث را به بررسی زبان ايراني محدود كنيم . در اين مرحله ، متعلق دانستن گويش اوستایی به يك منطقه ويژه ما را با يك مسئله قیاسی مواجه می‌سازد كه به توضیحات بسيار گسترده‌ای نياز دارد.

دانشمند بزرگ زبان‌شناس ، پاول تدسكو ، در ۳۰ سال پيش در مقاله‌ای تحت عنوان «شناسایی گويش‌های ترفانی غرب ايران»<sup>۱</sup> بيان كرد كه زبان اوستایی ، نه با گويش‌های شرقی بلكه بيشتر با گويش‌های شمال غربی مطابقت دارد . نظريه تدسكو ، از مدت‌ها پيش يعنی در سال ۱۹۲۶ توسط مورگن اشتيرنه<sup>۲</sup> ، و در سال ۱۹۲۷ توسط هانس رايخلت<sup>۳</sup> رد شده بود . بعدها در سال ۱۹۴۲ نيز هتینگ<sup>۴</sup> نظريه وی را البته به طور خلاصه مورد ترديد قرار داد.

حال می‌پردازيم به وجوه اختلاف بين نظریاتی كه در اين مورد ارائه شده است : تدسكو معتقد است كه : زبان اوستایی از نظر ساخت اسمی (حالت اضافه) بيشتر با گويش‌های مرکزی و شمال غربی ايران مطابقت می‌كند ؛ به عبارتی ، زبان اوستایی دارای آنچنان ساخت اسمی است كه ما نمونه‌های آن را در زبان كردی می‌يابيم ، در صورتی كه گويش‌های شرقی فاقد چنين ساختی می‌باشند. رايخلت مدت‌ها پيش اين نظر را بدین گونه مورد اعتراض قرار داده بود كه : ساخت اسمی (اضافه) در واقع نوعی تحول و تكامل

1. Le Monde Oriental, 1921, PP. 185-258 .
2. Report on a Lingvistic Mission to Afghanistan, oslo, 1926.
3. Iranisch, in Geschichte der idg. sprachwissenschaft, Berlin - Leipzig, 1927 .
4. The Disintegration of the Avestic Studies, in «Transactions of the Philological Society», 1942, p. 50, n. 3 .

عمومی است، و از يك جنبه فرعی برخوردار است. به کلامی دیگر: برخی از گویش‌ها چنین تحولی را پذیرفته و بعضی دیگر نه. مثلاً، در گویش پارتی بندرت «cy» یافت می‌شود در صورتی که در زبان پهلوی استعمال y(g) يك امر جاری است. و تعداد دیگری از گویش‌ها نیز هنوز چنین ساختی را نپذیرفته‌اند. در هر صورت نمی‌توان جنبه شرقی بودن را ازین زبان حذف کرد، زیرا براساس مطالبی که گذشت، گویش‌های شرقی به‌جز موارد بسیار معدودی، از جمله گویش‌هایی هستند که در تحولات خود تمام ساخت‌های نحوی را نپذیرفته‌اند. یکی از آن موارد گویش خوارزمی است که علی‌رغم شرقی بودنش دارای چنین ساختی (ساخت اسمی اضافه) هم می‌باشد. به طور مثال: حرف تعریف خوارزمی y (مونث y) که از رابطه‌ای بسیار کهن با صورت -ya\* آمده و فرم اوستایی آن ya- می‌باشد. این حرف تعریف در گویش خوارزمی قبل از صفت یا اسم معرفه‌ای در حالت اضافه می‌آید. البته مورد دوم از عمومیت بیشتری برخوردار است. مثال:

y' ωdzy'k-mync' ωc (جای خفتان آور) y' yfty pex's (لباس‌های زن (همسر)).

عامل دوم از نظر تَدَسْکُو: گویش‌های شمال غربی، دو صورت \*a-gata و \*a-gmata را به معنای (آمده) که در زبان اوستایی نیز وجود دارد، حفظ کرده‌اند درحالی که گویش‌های شرقی صورت دوم را از دست داده‌اند. از دست دادن صورت دوم چه چیز را ثابت می‌کند؟

عامل سوم: در شرق، زمان حال فعل آمدن از صورت -a-isa\* می‌باشد که در زبان اوستایی موجود نیست.

عامل چهارم: بنابر تحقیقات به عمل آمده، صورت‌های -gaurvaya (گرفتن) و -bitya (دوم) که در گویش سغدی γrβ و δβrγ می‌باشد، با متن اوستای جدید مغایرت دارد درحالی که وجود صورت دیگر این واژه‌ها در گائاها دلیل بر مطابقت آن با گویش‌های شرقی است. -grab و -daibitya.

عامل پنجم: تَدَسْکُو، پنجمین عامل را که به نظر وی در اثبات مدعایش بسیار اهمیت دارد بدین صورت بیان می‌کند: در زبان اوستایی پایانه‌های -ah و -ah به o و ā تبدیل می‌شوند، درحالی که همین پایانه‌ها در سغدی، سکایی و پشتو به i و e تحول می‌یابند. با در نظر گرفتن این مطلب باید قبول کرد که گویش‌های شرقی ادامه‌زبان اوستایی نیستند. اما این به آن معنا نیست که گویش‌های غربی ادامه دهنده‌ی بهتری برای آن می‌باشند، بلکه فقط ایزوگلاسهایی وجود دارند که زبان اوستایی را از گویش‌های شرقی جدایی کنند. لازم به تذکر است که همین عوامل در زبان میانه شرقی هند نیز ظاهر می‌شوند. در صورت‌های grab و daibitya نیز ایزوگلاس است که گائاها و گویش‌های شرقی

را از اوستای جدید متمایز می‌کند.

در مقابل این ۵ عامل، عوامل پنج‌گانه دیگری هست که نسبت زبان اوستا به شرق ایران را مدلل می‌دارد. این پنج عامل عبارتند از:

۱- هنینگ، در سال ۱۹۴۲<sup>۱</sup> اولین عامل را بدین صورت بیان کرد که: واژه‌های بلند قبیل از «y» یا «w» چه در زبان اوستایی و چه در دیگر گویش‌های شرقی کوتاه می‌شوند. مثال:

در سانسکریت	-chaya سایه	اما در اوستا	-saya
» ایرانی باستان	*saya	» » سغدی	-sayak,
» پهلوی	sayag	» » اورموری	-syak
» »		» » پشتو	-siya
در سانسکریت	-navaja دریانورد	اما در اوستا	-navaza
» ایرانی باستان	*nawaza	» » سغدی	-nw'z
» پارسی و پهلوی	nawaz,		
در سانسکریت	-jiva	اما در اوستا	-jva-
» پارسی باستان	-jiva	» » سغدی	-žw
» پارسی	-jiw	» » پشتو	-žw
» پهلوی	-ziw	» » یغناپی	-žū
» پارسی دری	-zīy	» » سکاپی	-jū

۲- پایانه‌های سوم شخص، یعنی -r، که مربوط به دوره هند و اروپایی است در گویش‌های ایرانی فقط در اوستایی، سکاپی، خوارزمی، و یغناپی محفوظ مانده.

۳- گویش‌های سغدی و یغناپی، دارای نوعی زمان ماضی<sup>۲</sup> مختوم به -i/-e- هستند: سغدی: γwr'ynt (می‌خوردند)، یغناپی akúnim (من انجام داده بودم) و صورت‌های دیگر akúni و akúnim. مسیر این فعل را می‌توان در افعال تمنایی<sup>۳</sup> زبان اوستایی که دال بر زمان گذشته و دارای مفهوم عادت می‌باشند، یافت.

۴- مطابقت واژگان در گویش خوارزمی و اوستایی که از میان آن‌ها می‌توان واژه اوستایی -kahrpuna (نام یکی از جانوران) و واژه خوارزمی krbwn (مارمولک) را که هنینگ استنتاج کرده، ذکر نمود.

1. Henning, loc. cit., p. 50. 2. Preterito. 3. Ottativo.

۵- عامل پنجم که بر آن تکیه می‌شود و از طرف هیچ کس عنوان نشده است ، عبارت است از :

تحول am- به u-، مثال: سغدی 'zw «من» ، سکایی aysu که مطابقت می‌کند با : azom در زبان اوستایی ، parē در گائها ، parō در اوستای جدید ، و purō در سانسکریت .

در خاتمه این بحث ، باید گفت : اگرچه ، هیچ يك از گویش‌های شناخته شده را نمی‌توان وارث بلافصل و مستقیم زبان اوستایی دانست، اما از محتویات اوستا چنین برمی‌آید که زبان اوستایی احتمالاً زبانی است متعلق به شرق ایران . حال برمی‌گردیم به پاسخ این سؤال که : آیا خارج از ایران و هند ، گروه دیگری وجود دارد که تحت عنوان هند و ایرانی بررسی گردد؟ البته به این سؤال قبلاً به طور بسیار مختصری پاسخ داده شد، اما به صورت مفصل‌تر این که : اولین سری اسناد شامل اسامی خاص و واژه‌های آریایی در متون میخی قرن ۱۵ تا ۱۳ قبل از میلاد می‌باشد . اگرچه این اسناد متعلق به غرب سرزمین ایران است، ولی نمی‌توان عوامل متشکله‌ی آن‌ها را ایرانی دانست؛ زیرا در این اسناد، تحول s به h به چشم نمی‌خورد. برای مثال: در اسناد به دست آمده : šwardata نام یکی از شاهزادگان این واژه مطابقت می‌کند با- svar (آفتاب) و datta «داده» ؛ یا Nasatya نام دو تن از خدایان در سانسکریت (درمقابل hvar- و Nāṇhaiṭya در اوستا). و دیگر واژه‌ی : -aika (يك) که با واژه‌ی سانسکریت -eka مطابق ولی بامعادل ایرانی آن که از صورت -aiva\* آمده به کلی متفاوت است: فارسی باستان : -aiva اوستایی : -aeva و غیره...

البته منظور این نیست که نتیجه بگیریم که احتمالاً مردم آسیای سفلی به دلیل این که فقط زبان آن‌ها با زبان هند و ایرانی وجوه اشتراکی دارد، احتمالاً هندی هستند، بلکه مطلب قابل توجه این است که در زبان آن‌ها صورت جدید -aika ، همان‌طور که زبان هندی آن را حفظ کرده ، وجود داشته است . بار دیگر ذکر این موضوع ضروری است که نمی‌توان فرض وحدت کامل زبان هند و ایرانی را قبول کرد ، زیرا ، چنان‌که

1. R. Havschild, Üeber die frühesten Arier im alten Orient, in «Berichte über die Verhandl. der sächsischen Akad., phil. -hist.», 106, 6, 1962, p. 58 ; M. Mayerhofer, zu den arischen Sprachresten in Vorterasien, in «Die Sprache», V, 1959, pp. 77-95 .

در ابتدا نیز آمد ، این زبان فقط دارای پیکره‌ای واحد بوده است و شاخه‌های جدا شده از آن باهم تفاوت دارند (وجود s در گروهی و تحول آن به h در گروه دیگر).

مسئله دیگر ، توجه به گویش‌های کافرستان (امروزه ناورستان نامیده می‌شود زیرا کافر به معنای بی‌دین است و طبیعتاً کسی خوشش نمی‌آید که او را بی‌دین بخوانند) است. ازین گویش‌ها گروهی کاملاً هندی و گروهی دیگر کاملاً ایرانی هستند. بین این گویش‌ها فقط گویش «کاتی»<sup>۱</sup> Kati است که علی‌رغم ویژگی‌های هندی مثل : su آفتاب ، (سانسکریت - surya) و ایرانی مثل : ziro- (قلب) ، اوستایی : zərōdaya- ، zim (برف) ، اوستایی - zyam (زمستان) ، برخلاف صورت هندی : hrdaya- و hima . (که با نام هیمالیا مطابقت می‌کند) ، دارای ساختی منحصر به فرد است . به عبارتی از نظر ساخت زبانی نه هندی است و نه ایرانی. مثالی دیگر : در گویش کاتی به جای das'a در سانسکریت و dasa در ایرانی ، صورت duc یا duts وجود دارد. با علم به این که به‌طور طبیعی ، ts نمی‌تواند از s' یا s آمده ، باشد ، نتیجه می‌گیریم که : علاوه بر تحول s به h ، تحول دیگری نیز وجود دارد و آن دگرگونی «k» است گاهی به «š» و گاهی به «(ts)c» همچنان که در گویش کاتی مشهود است. به‌طور کلی ، مرزهای زمانی و مکانی یک گویش ، زیاد ازهم جدا نیستند. به عبارتی ما در مکان ، از پدیده‌هایی به نام ایزوگلاس صحبت می‌کنیم که پراکندگی جغرافیایی یک گویش را به‌ما نشان می‌دهد و در زمان از تاریخ خاص هر دگرگونی. برای وضوح بیشتر به مثال‌های زیر توجه فرمائید :

دگرگونی vi به gu در دوره ایرانی میانه :

اوستایی : vistāspa- پهلوی guštāsp

فارسی باستان : -vindafarna. در اسناد به‌دست آمده در قرن اول مسیحی :

gondophares

«n» که فقط در تلفظ منعکس است نه در خط ، در نسخه‌های یونانی نیز دیده شده : 'Ιυταφερνης . این واژه در منابع جدیدتر یونانی به صورت 'Υδοφερνης آمده .

تحول «vi» به «gu» (قابل مقایسه با تحول Wilhelm به Guglielmo) از پدیده‌های دیگری که معرف دوره ایرانی میانه هستند بسیار کهن‌تر است. مؤید این موضوع

1. G.Morgenstierne, Dardiques et Kafires (langues), in «Encyclopédie de l'Islam», 1961, tome II, pp. 142-143.

نسخه‌های آشوری می‌باشد که نام شاهزادگان کماژنی را به ما ارائه می‌دهند. مثال :

در سال ۸۵۴ پیش از میلاد : Ku-un-da-aš-pi

در سال ۷۴۰ پیش از میلاد : Ku-uš-ta-aš-pi

در هر صورت فاصله زمانی بین مدارک باستانی و میانه ، که در حدود هفت قرن می‌باشد و ظهور اولین مدارک پارسی در این فاصله ، چیزی نیست که بتوان آن را ندیده انگاشت یا رد کرد. در زبان اوستایی نام یکی از ایزدان -Nairyō-saṅha آمده که با-naras'amsa هندی حرف به حرف مطابقت می‌کند. نام این ایزد در پهلوی به گونه‌ی Neryosang تحول یافته. در این صورت تحول aṅha به ang(a) ، به اولین مدارک متون پهلوی کهن ، تحقیق می‌بخشد. ما این نام را در یکی از متون عیلامی مربوط به دوره هخامنشی<sup>۲</sup> ، نیز به صورت narisanka می‌بینیم. این نام در متون عیلامی ، در واقع نمودار نوعی اغتشاش آوائسی رسا و نارسا است. صورت دیگر پهلوی این نام Narisanga\* است که به قرن پنجم پیش از مسیح مربوط می‌باشد!

در خاتمه ، باید موضوع قیاسی دیگری را در مورد گویش سکایی از نظر گذرانند: در این زبان گروه باستانی -rk- به گروه -rg- تحول یافته در حالی که خود گروه باستانی -rg- ، -rr- را می‌دهد. بنابراین ، در سکایی واژه‌ی orga (ستایش) باید يك واژه باستانی با «k» باشد. به عبارتی ، در اولین وهله چنین تصور می‌شود که : صورت باستانی varga که در واژگان مربوط به دوره هخامنشی از جمله در واژه‌ی saka haumavarga به معنی ستاینندگان هوم (سنسکریت soma) آمده ، ازین قاعده مستثنی می‌باشد. اما برای رفع این شبهه می‌توان فرض کرد<sup>۳</sup> که: درین گویش تحول -rk- به -rg- از قبل یعنی در دوره هخامنشی صورت گرفته. به کلامی دیگر باید گفت که این دگرگونی ، در واقع تحولی است میانه در دوره‌ای باستانی.

پژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1. Kronasser, *Mvη'μns Xágc* (Festschrift Kretschmer), I, 207 sg.

۲. در ملاقات با R. Hallock در انستیتوی شرق شناسی دانشگاه شیکاگو

در سال ۱۹۶۲ .

۳. بزرگداشت ژ. دومزیل ۱۹۶۰ ، ص ، ۹۷ .